

آل عراق

(پژوهشی تازه در یک قرن حاکمیت تابع سامانیان بر خوارزم)

جواد هروی^۱

(دریافت مقاله: ۱۳۹۲/۰۲/۰۷ - پذیرش نهایی: ۱۳۹۳/۰۲/۳۱)

چکیده

تاکنون تحلیل روشنی از تاریخ تحولات سیاسی سرزمین خوارزم در قرون سوم و چهارم هجری ارائه نشده است. برخی از پژوهشگران، همه خاندانهای سیاسی از عصر باستان تا حکومت آل مأمون را، به اشتباه خوارزمشاه خوانده و آنها را استمرار سلسله باستانی آل آفریغ دانسته‌اند. از این رو آل آفریغ و آل عراق را نیز حکومتی واحد به شمار آورده‌اند! اما ابهامات تاریخی زیادی درباره این موضوع وجود دارد و در تحلیلی استنادی، نمی‌توان این دو خاندان را یکی دانست. این اشتباه از آنجا ناشی شده که آخرین زمامداران آل آفریغ که نامهای اسلامی عبدالله و منصور را برای خود برگزیده بودند، ظاهراً پس از نیمه قرن سوم هجری/ نهم میلادی، در آشوبهایی که منجر به فروپاشی حکومت طاهریان و تثبیت دولت صفاریان در خراسان شد، فعالانه حضور داشتند. این افراد که در منازعات میان سامانیان و صفاریان نیز به طرفداری از صفاریان پرداختند، پس از پیروزی سامانیان، از میان رفتند، اما سامانیان فردی به نام عراق این منصور را به زمامداری خوارزم گماشتند. وی که ظاهراً هیچ ارتباطی با آل آفریغ نداشت، حکومتی را در خوارزم بنیان نهاد که تابع سامانیان بود و خوارزم شاه خوانده می‌شد. بنابراین، حکومت خوارزمشاهیان آل عراق بر خوارزم را که حدود یکصد سال به طول انجامید، می‌توان حد فاصل زمامداری خوارزمشاهیان آل آفریغ و آل مأمون دانست. مقاله حاضر تلاش دارد تا نخستین بار، به تحلیل مستند حوادث این دوره تاریخی بپردازد.

کلید واژه‌ها: آل آفریغ، آل عراق، آل مأمون، خوارزم، خوارزمشاهیان، سامانیان.

۱. استادیار تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران؛ رایانامه: samanian66@yahoo.com

مقدمه

سرزمین کهن خوارزم، یکی از مراکز مهم فرهنگی و تمدنی خراسان بزرگ در سده‌های نخستین اسلامی است که همواره دستخوش تحولات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی بوده است. به رغم اهمیت خوارزم، آگاهیها درباره این سرزمین، بسیار کم و تقریباً هیچ است (تولستو، ۳۱۶). از این‌رو، شناسایی احوال سیاسی خوارزم در قرون نخستین اسلامی، با ابهامات زیادی همراه شده است. این مقاله، کوشیده است حوادث سیاسی خوارزم را در نیمه دوم قرن سوم هجری و فروپاشی آل آفریغ تا ظهور قدرت نوحاسته آل عراق به یاری سامانیان، بررسی کند. آگاهیهای ارائه شده در این مقاله، متکی بر پژوهشهای جدید و نتیجه‌گیریهای است که مؤلف با تکیه بر استنادات تاریخی بدان دست یافته است.

- چهار دیدگاه مختلف که پژوهشگران درباره آل عراق ارائه کرده‌اند، به قرار زیر است:
- ۱- برخی از پژوهشگران، دوره حاکمیت آل آفریغ را در میان سالهای ۳۰۵ تا ۹۹۵ میلادی/۳۸۵ هجری و ساقط شدن آن به توسط آل مأمون دانسته‌اند (Bosworth, 1/743). از نظر این پژوهشگران، آل عراق را اساساً نمی‌توان حکومتی جداگانه به شمار آورد. این گروه برآنند که یکی از افراد خاندان آل آفریغ، عراق نام داشت، وی در خوارزم به قدرتی بلامنازع دست یافت و در نتیجه سلسله آل آفریغ پس از وی، آل عراق خوانده شد (اذکایی، ۱۴۶). البته این نظریه، با مستندات تاریخی ناهمخوان است.
 - ۲- عده‌ای دیگر از پژوهشگران، آل مأمون و آل عراق را یکی دانسته‌اند (زامباور، ۳۱۶). این نظرهم با داده‌های تاریخی مغایرت دارد.
 - ۳- شماری از پژوهشگران، در اصل وجود سلسله‌ای به نام آل آفریغ تردید کرده و آن را ساخته ذهن حکمرانان آل عراق دانسته‌اند (فدروف، ۳۱۹).
 - ۴- براساس یافته‌های این مقاله، آل عراق حکومتی نوپدید بود که با یاری امیر اسماعیل سامانی در شهر کاث در شرق جیحون و جنوب دریاچه خوارزم، برپا گردید. حکمرانان آل عراق ایرانیانی بودند که در برابر زمامداران عرب در مغرب رود جیحون و در مرکزیت گرگانج (که بعدها به آل مأمون شهرت یافتند)، حکومت تشکیل دادند. حیات سیاسی آنها تا زمانی که سامانیان، صاحب اقتدار و دولت بودند، تداوم داشت. اما با تضعیف نهادهای سیاسی و دیوانی سامانی و هجوم قراخانیان به ماوراءالنهر، در خوارزم هم مدعیان قدرت و سرداران نظامی به منازعه پرداختند و با فروپاشی سامانیان، حکومت آل عراق هم ساقط شد. در ادامه مقاله، با اتکاء بر مستندات تاریخی، این نظریه بررسی خواهد شد.

۱- خوارزم و آشوب های پس از فروپاشی حکومت طاهریان

به روزگار دولت طاهریان، خوارزم خراجگزار نیشابور بود (ابن خردادبه، ۳۱). حتی از زمامداری به نام منصور ابن طلحه ابن طاهر ابن حسین (حکیم آل طاهر) یاد شده است که در عهد عبدالله ابن طاهر و محمد ابن طاهر، بر خوارزم و مرو حکومت می کرد (ابن ندیم، ۱۹۲). ظاهراً منابع، وی را با منصور ابن عبدالله، (آخرین فرد از خاندان آل آفریغ) اشتباه گرفته اند. در نتیجه میان تمامی حوادث این دوره به پیوندی تازه دست یازیده اند و این منصور را از یک سو آخرین بازمانده آل آفریغ و از دیگر سو، پدر بنیانگذار آل عراق (یعنی منصور ابن عبدالله) دانسته اند. بیرونی از جمله نویسندگانی است که به این انتساب اشاره کرده است (بیرونی، الآثار الباقیه...، ۵۸). در حالی که این دو شخص که از قضا هر دو بر خوارزم حکمرانی داشته اند، کاملاً متفاوت از یکدیگرند. از این رو حوادث خوارزم در روزگار دولت طاهریان، در هاله ای از ابهام فرو رفته و موجب آشفتگی دیدگاهها و نظرات مورخان سلف و پژوهشگران معاصر گردیده است.

پس از سقوط طاهریان در سال ۲۵۹ هجری، در خراسان مدعیان سیاسی و نظامی جدیدی ظهور کردند. صفاریان که پس از طاهریان خود را زمامدار تمام خراسان می دانستند، بر سر تسلط بر نواحی مختلف از جمله خوارزم، با دیگر مدعیان به کشمکش برخاستند (اکبری، ۲۳۶). همزمان در خوارزم نیز تحولاتی سیاسی رخ داد که بر آشفتگی اوضاع و سردرگمی مورخان، دامن زد. شخصی با نام حسین ابن طاهر طایی، حاکم خوارزم، به بخارا مسلط شد و با غارت اموال و کشتار مردم موجب ناامنی در شهر شد (نرشخی، ۱۰۶). امیر اسماعیل سامانی بلافاصله از سوی برادرش نصر، عازم سرکوب حسین بن طاهر شد و وی را شکست داد و نخستین پیروزی سامانیان در خراسان رقم خورد (طبری، ۶۴۶۸/۱۵؛ نرشخی، ص ۱۱۲). در این زمان، ظاهراً حاکمان خوارزم، همچنان تلاشهایی برای ابراز وفاداری به طاهریان انجام می دادند. در سال ۲۶۳ هجری شخصی دیگر با نام احمد ابن محمد ابن طاهر والی خوارزم شد (ابن اثیر، ۱۰ / ۴۳۶۸).

صفاریان نیز در این هنگام به دنبال ادعاهای تازه، به خراسان سرازیر شدند. عمرولیث فردی با نام محمد ابن عمرو خوارزمی را برای تصرف خوارزم گسیل داشت (تاریخ سیستان، ۲۵۴). اما در سال ۲۷۲ هجری، رافع ابن هرثمه که از سوی محمد ابن طاهر نیابت امارت خراسان را بر عهده داشت، با کمک سپاهیان امیر اسماعیل سامانی، بر خوارزم چیره گشت (ابن اثیر، ۱۰ / ۴۳۶۸). لیکن در ۲۸۳ هجری حکومت خوارزم دوباره به محمد ابن عمرو خوارزمی رسید. امیران خوارزم، در این زمان، خود را

خوارزمشاه می‌خواندند و نسبت به خلیفه عباسی اظهار اطاعت می‌کردند (ابن اثیر، ۴۳۶۸/۱۰). در نهایت رافع ابن هرثمه در ۲۸۴ هجری به توسط خوارزمشاه محمدابن عمرو خوارزمی کشته شد و سرش را برای خلیفه فرستادند (تاریخ سیستان، ۲۵۳).

۲- عراق ابن منصور و برپایی حکومت آل عراق (در تابعیت سامانیان)

نابسامانی‌های سیاسی و نظامی خوارزم که بیش از دو دهه به طول انجامید، نشان دهنده بی‌ثباتی اوضاع سیاسی و فقدان حاکمیتی پایدار در این منطقه است. سبب اصلی این بی‌ثباتی، فقدان خاندانی ریشه‌دار و محلی در خوارزم بود. در نتیجه هر مدعی تازه‌ای می‌توانست خود را خوارزمشاه بخواند و به سبب دوری از مرکز تحولات، حریم امن موقتی برای خویش فراهم کند. کشمکش بر سر تسلط بر خوارزم، موجب شد که رافع ابن هرثمه از اداره این منطقه ناتوان شود و ولایت خوارزم را به اسماعیل سامانی واگذار کند (مقدسی، ۴۹۳/۲). اسماعیل نیز در سال ۲۸۴ هجری عراق بن منصور را به عنوان نماینده خود به خوارزم فرستاد و وی در شهر کاث مستقر شد و بدین ترتیب سلسله آل عراق تشکیل شد (بیرونی، الآثار الباقیه...، ۵۸؛ سیدی، ۴۵). از سوی دیگر عمرو لیث صفاری به سبب نارضایی از این اقدام، برای سرکوب عراق بن منصور راهی ماوراءالنهر شد هر چند که موفقیتی به دست نیاورد (تاریخ سیستان، ۲۵۳). بنابراین، مسأله خوارزم و حاکمیت عراق ابن منصور، یکی از دلایل ستیز و مبارزه میان سامانیان و صفاریان در سال ۲۸۷ هجری در پیکار بلخ بود که منجر به پیروزی اسماعیل سامانی و تأیید این پیروزی به توسط خلیفه عباسی شد (همان، ۲۵۴). بر این اساس روشن است که این سخن بیرونی که حکومت عراق ابن منصور را تداوم سلسله آل آفریغ دانسته، نادرست است (بیرونی، الآثار الباقیه...، ۵۸).

عراق ابن منصور که لقب خوارزمشاه یافت، قدرت و نفوذ زیادی در خوارزم یافت و در عمل به استقلال رسید، به گونه‌ای که هرچند سیادت سامانیان را پذیرفته بود، اما امرای سامانی از او انتظار ارسال خراج نداشتند و تنها به دریافت هدایایی چند بسنده می‌کردند (حدود العالم...، ۱۲۲؛ مقدسی، ۴۹۳/۲). درگذشت اسماعیل سامانی در سال ۲۹۵ هجری موجب بروز هرج و مرج در خراسان و منطقه خوارزم شد که در دوره احمد دوم و نصر دوم سامانی ادامه داشت. با این حال سیر حوادث خوارزم در این دوره ناشناخته و مبهم است و هیچ خبری از عراق بن منصور نیز در منابع نیامده است.

۳- محمد ابن عراق ابن منصور

روشن نیست که محمد در چه سالی جانشین پدر شد، اما می دانیم که زمامداری او تا حدود سال ۳۴۰ هجری به طول انجامید. درباره چگونگی انتقال قدرت از عراق به محمد نیز هیچ اطلاعی در دست نیست. اطلاعات مرتبط با حکومت محمد بن عراق، تنها به دو گزارش زیر محدود است:

گزارش نخست از ابن فضلان است. وی همزمان با امارت نصر ابن احمد سامانی (۳۰۱-۳۳۱) از جانب مقتدر عباسی به خراسان و خوارزم و سرزمین بلغار و اسلاوها فرستاده شد. او از دربار نصر سامانی با نامه ای رهسپار خوارزم شد. به نوشته ابن فضلان، وی در خوارزم مورد استقبال و تکریم محمد ابن عراق ابن منصور خوارزمشاه قرار گرفت. گزارش ابن فضلان از درهم‌های تقلبی و مغشوش رایج در خوارزم نشان دهنده اوضاع نابسامان اقتصادی در دوره محمد بن عراق است (ابن فضلان، ۶۲، ۶۵-۶۶).

گزارش دوم درباره مشارکت محمد ابن عراق در سرکوب شورش لیلی ابن نعمان علیه سامانیان در منطقه توس در سال ۳۰۸ هجری است که منجر به شکست سپاهیان دیلمی و کشته شدن لیلی شد (گردیزی، ۱۹۲).

۴- ابو سعید احمد ابن محمد ابن عراق

او را در زمره منجمان و ریاضی دانان بزرگ به شمار آورده‌اند که به اصلاح تقویم تازه‌ای در خوارزم اقدام کرد و دانشمندان زیادی از جمله پسر عمویش ابو نصر منصور ابن علی بن عراق مشهور به بطلمیوس ثانی را که ابوریحان بیرونی از او با عنوان (استاد من) یاد کرده، به خدمت گرفت (بیرونی، الآثار الباقیه...، ۲۶۳؛ همو، التفهیم...، ۳۳). اسحق ابن ابراهیم فارابی نیز کتاب معروف خویش دیوان الادب را به نام ابوسعید خوارزمشاه تألیف کرد (گردیزی، ۱۱۷).

ظاهراً پایان زمامداری محمد ابن عراق، شبیه به پایان کار نصر دوم سامانی، در فضایی ابهام آلود و توأم با اغراض سیاسی و مذهبی بود. هیچ گزارشی از انتقال قدرت از محمد به ابوسعید در دست نیست. پژوهشگران، تاریخ آغاز امارت ابوسعید را در میانه سالهای ۳۳۱ تا ۳۵۶ دانسته‌اند (زامبور، ۳۱۶؛ فدروف، ۳۲۲؛ باسورث، ۳۴۴). در دوره ابوسعید، اسلام در میان اقوام خزر گسترش یافت (ابن اثیر، ۵۰۳۶/۱۱).

یکی از مهمترین حوادث این دوره که از سوی مورخان و حتی محققان به درستی

تبیین نشده است، شورش عبدالله ابن اشکام در خوارزم علیه نوح ابن نصر سامانی است. ظاهراً حوادث خوارزم و رفتار ابوسعید موجب خشم و نگرانی امیران سامانی شده بود، در نتیجه امیر سامانی وی را دستگیر و زندانی کرد. تنها منبع تاریخی که از حبس خوارزمشاه در بخارا یاد کرده الآثارالباقیه است (بیرونی، الآثار الباقیه...، ۲۷۲). به نوشته بیرونی، ابوسعید چون از بند رهایی یافت، به پایتخت خویش بازگشت و زمام امور را در دست گرفت. با این حال دلیل دستگیری و سپس آزادی وی روشن نیست. اما ظاهراً در خلال این دستگیری ابوسعید، شخصی با نام عبدالله ابن اشکام، از سوی سامانیان به حکومت خوارزم منصوب شد. اما چون ابن اشکام به ناسازگاری با امیر نوح برخاست و در خوارزم درفش سرکشی برافراشت، سپاهی زبده از سامانیان رهسپار سرکوب وی شد (ابن اثیر، ۴۹۶۱/۱۱). ابن اشکام از پادشاه ترکستان یاری خواست. پادشاه ترکستان فرزندی نزد نوح داشت که او هم مانند ابوسعید در زندان بخارا گرفتار! نوح سامانی نامه‌ای به پادشاه ترکستان نوشت که به شرطی که ابن اشکام را فرو گیرد، فرزند وی را آزاد خواهد کرد. پادشاه ترکستان هم پذیرفت، لیکن چون ابن اشکام از این مکاتبه آگاه شد، سر به اطاعت سامانیان آورد و از خوارزم سوی نوح سامانی شتافت و نوح وی را بخشید. اما این نکته که نوح سامانی ابن اشکام را به حکومت خوارزم بازگرداند یا ابوسعید را دوباره به خوارزمشاهی نشانید، روشن نیست. این ابهام مانع از آن می‌شود تا بتوان تحلیلی دقیق از اوضاع خوارزم در این روزگار و عملکرد ابوسعید ارائه داد، بویژه آن که از نابسامانی خوارزم در ایام امارت نوح سامانی پس از این حادثه، گزارشی در دست نیست (ابن اثیر، ۵۰۳۶/۱۲).

از ابوسعید احمد ابن محمد مسکوکاتی در دست است که یکی در سال ۳۴۸ یعنی زمان اصلاح تقویم خوارزمی و دیگری که در ردیف آخرین سکه‌های دوره زمامداری وی است، در سال ۳۶۶ ضرب شده است (Bosworth, 4 / 1066). در این دو سکه بر خلاف دیگر مسکوکات، نام امیران سامانی ذکر نشده است! شاید این امر به سبب دگرگونیهای بوجود آمده در بخارا و ظهور مدعیان تازه و تضعیف موقعیت امیر سامانی بود که فرمانروای هر ولایتی از جمله خوارزم را به سرکشی و خودمختاری تحریض می‌کرد (قوچانی، ۲۰). به ویژه آن که خوارزمشاه، به سبب زندانی شدن، کینه سامانیان را در دل داشت و چون فرصت یافت، نام امیر سامانی را از خطبه و سکه انداخت.

۵- ابو عبدالله محمد ابن احمد (شهید)

حکومت او از حدود سال ۳۶۶ آغاز و تا سال ۳۸۵ یعنی پایان سلسله آل عراق و مقارن با امارت نوح سوم سامانی (نوح ابن منصور) ادامه یافت. در تاریخ از او با عنوان شهید یاد شده است (بیرونی، الآثار الباقیه...، ۵۷).

تا این زمان لقب خوارزمشاه به حاکم شرقی جیحون در شهر کاث مستقر بود، داده می‌شد و حاکمیت غرب جیحون به مرکزیت گرگانج (جرجانیه) در اختیار مأمون ابن محمد (موسس آل مأمون) بود. آل عراق در واقع ولایت و خوارزمشاهی داشتند. اما حوادث خراسان و قدرت یابی برخی از سرداران نظامی دولت از گوشه و کنار قلمرو سامانیان، موجب تقویت دشمنان داخلی و خارجی این دولت شد. با پایان یافتن امارت منصور سامانی و آغاز امارت نوح، منازعات سیاسی و نظامی نیز بالا گرفت و هر امیری کوشید با حمایت از امیر سامانی یا مخالفت با خود، بر قدرت و نفوذ خویش بیفزاید. در این میان، تحرکات مدعیان خارجی نیز بر مشکلات پیشین افزوده شد. از جمله می‌توان به تحرکات ابو علی سیمجور و فائق، برای تحریک بغراخان ترک قراخانی به حمله به بخارا در سال ۳۸۲ اشاره کرد. بغراخان به سرعت بر بخارا استیلا یافت و نوح سامانی به سوی نواحی دشت‌های جنوبی خوارزم گریخت. نوح مکرراً از ابوعلی سیمجور و فائق یاری خواست، اما آن دو نه تنها وی را یاری نکردند بلکه با دشمنان او همسو گشتند (فخررازی، ص ۱۷۷). با این حال، ابو عبدالله خوارزمشاه و مأمون ابن محمد والی گرگانج، به یاری و دلجویی امیر سامانی برخاستند و شاید به همین سبب بود که نوح به سمت آنان حرکت کرد. اما با بیماری بغراخان، سپاهیان قراخانی، بخارا را ترک کردند و نوح دوباره به بخارا بازگشت. امیر سامانی، به پاس این خدمت، ابیورد را به ابو عبدالله خوارزمشاه و نسا را به مأمون ابن محمد واگذار کرد (عتبی، ص ۱۰۴). ابوعلی سیمجور که پس از چندین رویارویی با امیر سامانی و شکست‌های پیاپی، به قدرت خویش بازگشته بود، مأمور واگذاری این اقطاع به آن دو گردید. لیکن ابوعلی که خود از کمک به امیر سامانی استنکاف ورزیده و به اعطای این هدایا نیز معترض بود، کوشید از ابو عبدالله و مأمون، انتقام گیرد. وی به سبب دوستی با مأمون ابن محمد، نسا را به او واگذار کرد اما از واگذاری ابیورد به ابو عبدالله خوارزمشاه خودداری کرد. ابوعلی سیمجور نه تنها ابیورد را به ابو عبدالله خوارزمشاه واگذار نکرد، بلکه فرمان داد تا کسان و سپاهیان او را نیز با خفت و خواری از آن حدود بیرون کنند و به این ترتیب کینه خویش را از همراهی ابو عبدالله خوارزمشاه با امیر سامانی نشان داد (عتبی، ص ۱۰۴؛ فروزانی، ص ۷۴).

بدین ترتیب کینه ورزی شدید میان سرداران نظامی و والیان بویژه در خوارزم و ولایات اطراف آن افزایش یافت. در این میان ابو علی سیمجور که از هر فرصتی برای کسب قدرت بهره می‌برد، به توطئه‌های خود ادامه داد هر چند توفیقی به دست نیاورد. با ورود سبکتکین ترک به صحنه معادلات سیاسی و نظامی، موقعیت ابوعلی تضعیف شد و در نهایت در جنگی در سال ۳۸۵ با قوای متحد نوح و سبکتکین، شکست خورد. درباره شکست ابوعلی در این جنگ، دو گزارش در منابع موجود است. بنا بر گزارش نخست، ابوعلی پس از شکست، به سبب دوستی با مأمون ابن محمد به امید یاری گرفتن از وی به خوارزم رفت (گردیزی، ص ۳۷۴) و بر اساس گزارش دوم، ابوعلی، پس از تحمل شکست، در صدد عذرخواهی از امیر سامانی برآمد و نوح سامانی هم، به این شرط که ابوعلی به جرجانیه (گرگانج) نزد مأمون ابن محمد رود، عذر وی را پذیرفت (عتبی، ص ۱۰۴). به هر روی ابوعلی سیمجور به قصد خوارزم حرکت کرد، ابو عبدالله خوارزمشاه که به دنبال فرصتی بود تا از وی انتقام گیرد، چون ابوعلی سیمجور به منطقه هزاراسب رسید، با دو هزار سوار و پیاده بر وی شبیخون زد و او را دستگیر کرد. پس خوارزمشاه منادی فرستاد که هر کس از یاران ابو علی در خوارزم بماند خون او را خواهیم ریخت. در نتیجه تمامی سپاهیان ابوعلی متفرق شدند و تعدادی نیز به گرگانج گریختند و خبر به نزد مأمون والی آنجا بردند (گردیزی، ص ۳۷۴؛ بیهقی، ص ۳۶۲). مأمون ابن محمد والی گرگانج چون از این واقعه اطلاع یافت، به سبب دوستی با ابو علی یا به دلایلی دیگر، برای مقابله با خوارزمشاه و به بهانه رهانیدن ابوعلی، سپاهی عظیم به کاث گسیل داشت. این سپاهیان پس از مدتی محاصره کاث، شهر را تصرف کردند و بسیاری از مردمان آن را کشتند و امیر را اسیر و امیر را اسیر کردند (عتبی، ص ۱۳۰). ابوعلی را با احترام تمام و خوارزمشاه را با ذلت بسیار به جرجانیه بردند. مأمون ابن محمد به استقبال ابوعلی آمد و او را به بزرگی نواخت و لیکن ابو عبدالله خوارزمشاه را مورد ملامت و عتاب قرار داد و در نهایت در دستور داد، سر از تن ابو عبدالله محمد ابن احمد خوارزمشاه جدا کنند (عتبی، ص ۱۳۰؛ گردیزی، ص ۳۷۴؛ ابن اثیر، ۱۲/۵۳۴۶).

با قتل ابو عبدالله قلمرو آل عراق ضمیمه قلمرو آل مأمون شد و آل مأمون، عنوان خوارزمشاه یافتند و هیچ یک از حکومت‌های وقت، نتوانستند یا نخواستند مانع این کار شوند. حتی ترکان غزنوی که با ماهیت ایرانی سامانیان و فرزانشان چون فردوسی سر ناسازگاری داشتند، با حکومت اعراب آل مأمون در مجاورت شهر کاث موافقت کردند و حتی بعدها راضی به پیوند ازدواج با آنها شدند.

نتیجه گیری

حاصل سخن آن که، خوارزمشاهیان را نمی‌توان سلسله حکومتی یک پارچه و دارای تبار مشترک، به شمار آورد. زیرا حیات سیاسی پر فراز و نشیب زمامداران این مرز و بوم، مانع وحدت سیاسی طولانی مدت آن می‌شده است. حتی گزارشهای پراکنده تاریخی نیز نشان دهنده تعدد و تنوع سلسله‌های ایرانی و غیر ایرانی در خوارزم است. بنابراین تفکیک خاندانهای خوارزمشاهی در طول زمان، اصلی روشن و پذیرفتنی است که با تحلیل‌های علمی تاریخی همخوان است. از این‌رو خاندانهای آل آفریغ با ریشه باستانی در ماوراءالنهر، آل عراق با ریشه ایرانی و مسلمان و آل مأمون با خاستگاه عربی مهاجر ساکن در خوارزم، همگی پیش از سیطره ترکان بر خوارزم، به عنوان خوارزمشاهیان شناخته می‌شوند.

منابع

- [۱]. ابن اثیر، عز الدین، *تاریخ کامل*، ترجمه حمیدرضا آذیر، تهران، اساطیر، ۱۳۸۲-۱۳۸۳.
- [۲]. ابن خردادبه، ابوالقاسم، *المسالک و الممالک*، ترجمه حسین قره‌چانلو، تهران، ۱۳۷۰.
- [۳]. ابن فضلان، *سفرنامه ابن فضلان*، ترجمه ابوالفضل طباطبائی، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۵.
- [۴]. ابن ندیم، *الفهرست*، ترجمه و تحقیق محمدرضا تجدد، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶.
- [۵]. اذکایی، پرویز، *خاندان شاهیه خوارزم*، در مجله ایران شناخت، شماره ۱۰، قسمت اول، ۱۳۷۷.
- [۶]. اکبری، امیر، *تاریخ حکومت طاهریان از آغاز تا انجام*، تهران، سمت، ۱۳۸۴.
- [۷]. باسورث، ادmond کلیفورد، *سلسله‌های جدید اسلامی*، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، نشر باز، ۱۳۸۱.
- [۸]. بیرونی، ابوریحان، *الآثار الباقیه*، ترجمه اکبر دانا سرشت، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- [۹]. همو، *التفهیم لاوائل صناعه التنجیم*، با تجدید نظر و تعلیقات جلال الدین همایی، تهران، هما، ۱۳۸۶.
- [۱۰]. بیهقی، ابوالفضل، *تاریخ بیهقی*، تصحیح علی‌اکبر فیاض، مشهد، دانشگاه فردوسی، ۱۳۵۶.
- [۱۱]. *تاریخ سیستان*، تصحیح محمد تقی بهار، تهران، پدیده خاور، ۱۳۶۶.
- [۱۲]. تولستو، *خوارزم قدیم*، بزم‌آوردی دیگر، ترجمه عباس زریاب خویی، تهران، مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۴.
- [۱۳]. تولستوف، *بیست سال حفاریات در خوارزم*، مجله پیام‌نو، تهران، س ۲، ش ۱۲-۱۱، ۱۳۳۹.
- [۱۴]. *حدود العالم من المشرق الی المغرب*، به کوشش منوچهر ستوده، تهران، طهوری، ۱۳۶۱.

- [۱۵]. زامباور، **نسب نامه خلفا و شهریانان**، ترجمه و تحشیه محمد جواد مشکور، تهران، خیام، ۱۳۵۶.
- [۱۶]. سیدی، مهدی، **جغرافیای تاریخی خوارزم**، تهران، موقوفات افشار، ۱۳۸۸.
- [۱۷]. طبری، محمدبن جریر، **تاریخ طبری**، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، اساطیر، ۱۳۸۵.
- [۱۸]. عتبی، محمدبن عبدالجبار، **ترجمه تاریخ یمینی**، ترجمه ابوالشرف ناصح بن ظفر جردفغانی، به اهتمام جعفر شعار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۷۵.
- [۱۹]. فخررازی، محمدابن عمر، **جامع العلوم ستینی**، تصحیح علی آل داود، تهران، موقوفات افشار، ۱۳۸۲.
- [۲۰]. فدروف، میخیل، **خوارزمشاهیان بنو عراق و سده چهارم**، ترجمه افسانه منفرد، مجله تحقیقات اسلامی، تهران، س ۱۵-۱۴، ش ۲-۱، ۱۳۸۱.
- [۲۱]. فروزانی، ابوالقاسم، **سیمجوریان نخستین دودمان ترک در ایران**، تهران، ایل شاهسون بغدادی، ۱۳۸۱.
- [۲۲]. قوچانی، عبدالله، **گنجینه سکه‌های نیشابور مکشوفه در شهر ری**، تهران، سازمان میراث فرهنگی، ۱۳۸۳.
- [۲۳]. گردیزی، ابوسعید، **تاریخ گردیزی**، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳.
- [۲۴]. مقدسی، ابو عبدالله، **احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم**، ترجمه علینقی منزوی، تهران، مولفان و مترجمان، ۱۳۶۱.
- [۲۵]. نرشخی، ابوبکر محمدبن جعفر، **تاریخ بخارا**، ترجمه ابونصراحمدبن نصرالقبایوی، تلخیص محمدبن زفرین عمر، تصحیح مدرس رضوی، تهران، توس، ۱۳۶۳.
- [26]. Bosworth .E.C: (1996), " Kharazm ", The Encyclopedia of ISLAM, Nuther land, V/4.
- [27]. Bosworth .E.C (1985), "Ale Afrig ", Encyclopedia Iranica, edited by Ehsan Yarshater, Boston, V/1.